



Examining the Rulings and Effects of the Individual and Social Rights of the Natural Child Based on Jurisprudence and International Documents

Maryam Saadat Dourabi¹, Seyed Askari Hosseini Moghadam^{2*}, Abbas Moghadari Amiri³

1. Department of Private Law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

2. Department of Criminal Law and Criminology, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

3. Department of Private Law, Joibar Branch, Islamic Azad University, Joibar, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: A child who has only a blood and natural relationship with his parents and has no religious and legal lineage is known in Iranian law as an illegitimate child, adulterer. The desire of the current legislators is to bring the personal and social rights of natural children closer to legal children. This procedure has also been effective in domestic legislation, and in addition to the Supreme Court, the Islamic Council also tried to enact various regulations to protect these people by observing the jurisprudence and Shariah standards.

Method: This research is of a theoretical type and the research method is descriptive-analytical and the method of collecting information is library-based and by referring to documents, books and articles.

Ethical Considerations: In this research, the principles of trustworthiness, honesty, neutrality and originality of the work have been respected.

Results: The findings show that in connection with the discussion of air accidents, in the country and other countries, the conflict of laws in international transportation has caused a lack of integrity in the interpretation of laws and in some places, the abuse of insurance companies in their obligations in international transportation, and this The fact that there are gaps in the procedures for paying damages and compensation to passengers, deceased, etc. by insurance companies in different countries affects many people in regions and countries.

Conclusion: Article 1 of the law on determining the limits of responsibility of Iranian airlines approved in 2011 states that in domestic flights, the transportation of passengers can only be carried out in accordance with the Islamic Penal Code. According to the above article, the responsibility of the airline company towards passengers is determined in accordance with the Islamic Penal Code. As a result, the responsibility of the airline company and the determination of damages are determined based on the law of diyat contained in the Islamic Penal Code, like other intentional or accidental murders, by the court judge.

Keywords: Payment of Compensation; Rights of Victims; Insurer's Responsibility; Air Traffic Records

Corresponding Author: Seyed Askari Hosseini Moghadam; **Email:** dhoseini@gmail.com

Received: July 27, 2023; **Accepted:** December 03, 2023; **Published Online:** January 19, 2024

Please cite this article as:

Saadat Dourabi M, Askari Hosseini Moghadam SA, Moghadari Amiri A. Examining the Rulings and Effects of the Individual and Social Rights of the Natural Child Based on Jurisprudence and International Documents. *Medical Law Journal*. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e47.



انجمن علمی حقوق پزشکی ایران

مجله حقوق پزشکی

دوره شانزدهم، ویژه‌نامه تحولات حقوقی، ۱۴۰۱

Journal Homepage: <http://ijmedicallaw.ir>

انجمن علمی حقوق پزشکی ایران

بررسی احکام و آثار حقوق فردی و اجتماعی فرزند طبیعی با تکیه بر فقه و اسناد بین‌المللی

مریم سعادت دورابی^۱، سیدعسکری حسینی مقدم^{۲*}، عباس مقدری امیری^۳

۱. گروه حقوق خصوصی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

۲. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

۳. گروه حقوق خصوصی، واحد جویبار، دانشگاه آزاد اسلامی، جویبار، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: کودکی که با به وجود آوردن‌دگان خود صرفاً یک رابطه خونی و طبیعی داشته و فاقد نسب شرعی و قانونی است، در حقوق ایران با نام‌هایی همچون کودک نامشروع، ولدزنا و زنا زاده شناخته می‌شود. تمایل قانونگذاران کنونی، نزدیکی هرچه بیشتر حقوق فردی و اجتماعی فرزندان طبیعی با فرزندان قانونی است. این رویه در قانونگذاری داخلی نیز مؤثر بوده و علاوه بر دیوان عالی کشور، مجلس شورای اسلامی نیز تلاش کرده با رعایت موازین فقهی و شرعی، مقررات مختلفی را برای حمایت از این اشخاص وضع نماید.

روش: این تحقیق از نوع نظری بوده و روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی است و بر مبنای جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تحقیق حاضر، اصل امانتداری، صداقت، بی‌طرفی و اصالت اثر رعایت شده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد عموماً قانونی، از جمله احکام مقرر در اصل ۲۱ قانون اساسی و ماده ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ متضمن اراده قانونگذار در مشابهت حقوق فرزندان متولد از ازدواج با فرزندان طبیعی است. ولد زنا صرفاً از ارث و حق درخواست قصاص قاتل زانیین و دریافت دیه ناشی از آن محروم است. همچنین از اشتغال به قضاوت و امامت جماعت و جمعه محروم خواهد بود، اما در مورد تابعیت، اقامتگاه، نفقه، حضانت، دیه و حق اقامه دعوا تفاوتی با فرزندان مشروع ندارد.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد با توجه منابع فقهی و تعهد بر عهدنامه‌های بین‌المللی که در ماده ۹ قانون مدنی و اصل ۱۲۵ قانون اساسی بدان تصریح شده در موارد تردید، اصل بر برخورداری فرزند طبیعی از حقوق سایر اشخاص در موارد مربوط به خانواده، از جمله نفقه، محدودیت‌ها و موانع ازدواج، برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی و حق اشتغال است.

واژگان کلیدی: فرزند طبیعی؛ حقوق فردی؛ حقوق اجتماعی؛ فقه؛ اسناد بین‌المللی

نویسنده مسئول: سیدعسکری حسینی مقدم؛ پست الکترونیک: dhoseini@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۲۹

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Saadat Dourabi M, Askari Hosseini Moghadam SA, Moghadari Amiri A. Examining the Rulings and Effects of the Individual and Social Rights of the Natural Child Based on Jurisprudence and International Documents. Medical Law Journal. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e47.

مقدمه

اصول کلی حقوقی، از جمله اصل منع تبعیض که در ق.ا.ایران نیز پذیرفته شده، متضمن همین معنا است. با این حال در پرتو تفسیر مضیق از نظرات فقهی و منابع شرعی تردیدهایی در خصوص برخی از حقوق و تکالیف متقابل این فرزندان با والدین طبیعی خود وجود دارد که تلاش می‌شود به تفصیل به هر یک از آن‌ها پرداخته شود. یکی از اقدامات ارزشمند قانونگذار تضییق دامنه مفهوم فرزند نامشروع و تفکیک آن از فرزند طبیعی است. همچنین اثبات نامشروع بودن نسب به غایت دشوار است، به گونه‌ای که در عمل به ندرت بتوان نامشروع بودن نسب را اثبات نمود. اسناد بین‌المللی نیز متضمن رفع هرگونه تبعیض میان فرزندان ناشی از ازدواج قانونی با فرزندان طبیعی است. کودکی که از رابطه نامشروع به وجود آید، نسب وی نامشروع است و به چنین بچه‌ای ولدالزنا گفته می‌شود و کودک متولد از زنا اعم از اینکه ناشی از زنا غیر محصنه و یا ناشی از زنا محصنه باشد، نامشروع محسوب و از نظر حقوقی تفاوتی میان فرزندان حاصل از انواع زنا وجود ندارد. نسب کودک ناشی از شبهه در حکم نسب مشروع است و اما نسب قانونی نسبی است که منشأ آن ازدواج معتبر و قانونی باشد. در حقوق ایران نیز به پیروی از عقاید فقهی امامیه، ماده ۱۱۶۷ ق.م.عنوان داشته است: «طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود.» به کاربردن واژه «زانی» در این ماده از باب تغلیب بوده و زانیه را هم دربر می‌گیرد. بنابراین مفهوم عدم الحاق این است که قانونگذار نسب ولدالزنا را نادیده انگاشته و آثار نسب مشروع را بر آن مترتب نمی‌کند. در مقابل دیدگاه مشهور فقها، دیدگاه دیگری وجود دارد که بر اساس آن ولدالزنا به زانی و زانیه ملحق شده و تنها مسأله توارث به دلیل وجود نص در این زمینه استثنای شده است. به دلیل وجود بعضی تناقضات در آرای محاکم، استفتایی از امام به عمل آمد که مبنای رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۴/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور گردید. برابر این رأی زانی پدر عرفی طفل تلقی و در نتیجه، کلیه تکالیف مربوط به پدر، از جمله اخذ شناسنامه بر عهده وی می‌باشد و حسب ماده ۸۸۴

ق.م. صرفاً موضوع توارث میان آن‌ها منتفی است. با عنایت به مسائل مربوط به مهاجرت و نیز شیوع روابط خارج از ازدواج، فرزندان به دنیا می‌آیند که والدین مشخص ندارند یا اینکه والدین آنان ازدواج به معنی شرعی و قانونی نداشته‌اند. این معضل در مناطق مهاجرپذیر و نیز مناطق مرزی بیشتر است و مبتلابه است. با توجه به سکوت و ابهام قانون مدنی لازم است که وضعیت حقوق فردی و اجتماعی این اشخاص اعم از امکان تصدی به برخی مشاغل، مشروع بودن نسب آنان، توارث و نظایر آن بررسی شود. اهدای جنینی و اجاره رحم نیز در حال گسترش است و لازم است وضعیت اطفال متولد از این رابطه و نیز ارتباط بین آنان با والدین طبیعی و والدین قانونی نیز روشن شود.

روش

این پژوهش با هدف تحقیق در حقوق فردی و اجتماعی اطفال متولد از زنا به دنبال مشابهت و تفاوت‌های حقوق آنان با حقوق فرزندان مشروع و قانونی است که با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی مقررات مختلف اعم از ماهوی و شکلی در منابع فقهی و اسناد بین‌المللی، از جمله کنوانسیون اروپایی وضعیت حقوقی فرزندان طبیعی مصوب ۱۹۷۵ پرداخته است.

یافته‌ها

در خصوص وضعیت حقوق فردی و اجتماعی فرزند طبیعی و مقایسه این حقوق با فرزندان ناشی از رابطه ازدواج نص صریحی در دست نیست. مقررات مختلف به طور پراکنده محدودیت‌هایی برای حقوق ولد الزنا پیش‌بینی کرده‌اند. رویه قضایی قائل به این تفکیک نیست تا جایی که هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۴/۳ عدم الحاق طفل به زانی را صرفاً ناظر به ارث می‌داند. صدور این رأی از این جهت که تلاشی برای حمایت از این قبیل اطفال می‌باشد، قابل دفاع می‌نماید. منتها محدودیت‌های ناظر به حقوق فردی و اجتماعی طفل ناشی از زنا صرفاً ناظر به ارث نیست.

بحث

۱. مفهوم و مبانی حقوق فردی و اجتماعی: حق، سلطه و اختیاری است که به منظور حفظ منافع اشخاص به آن‌ها داده می‌شود. برای هر حقی دو مرحله قابل تصور است: ۱- ایجاد و اعتبار حق برای افراد و اهلیت انسان‌ها برای اینکه صاحب حق شوند که اصطلاحاً به آن اهلیت تمتع گفته می‌شود؛ ۲- اجرای حق و استیفای آن.

مبنا و مبدأ پیدایش حق همواره مورد اختلاف بوده است. برخی از حقوق تحت عنوان حقوق طبیعی یاد می‌شود و شامل آن دسته از حقوق است که به خودی خود و بدون نیاز به جعل قانونگذار موجود است. حاکمان مکلف به، به رسمیت شناختن و حمایت از این حقوق می‌باشند. بر طبق این نظریه گنجاندن حقوق طبیعی در متون قانونی صرفاً کشف امری موجود است نه اینکه با عمل قانونگذار موجودیت یابند (۱). در واقع اگر قاعده‌ای حقوقی، مستقل از اراده دولت وجود داشته باشد و بر این اساس نتوان آن را لغو کرد و یا تغییر داد، حتی از رهگذر قانون اساسی، به این جهت که عمیقاً در وجدان بشریت و وجدان هر انسان عاقلی ریشه دارد، این قاعده یا حق را می‌توان حقوق طبیعی نامید. حقوقی که در چارچوب اصول کلی حقوقی، ذاتی تلقی شده، لذا فراتر از اراده دولت‌ها تجلی می‌یابد. حقوقی قهری و لایتغیر که عام و فراگیر بوده، مشمول مرور زمان نشده و لازمه حیات فردی و اجتماعی افراد است.

دسته‌ای دیگر از حقوق تحت عنوان حقوق بشر بررسی می‌شوند و حقوقی هستند که هر انسانی به صرف انسان بودن و فارغ از جنس، نژاد، تابعیت، سن، مذهب، شغل و... دارا می‌باشد. برای نمونه حق حیات (ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر) یا حق برخورداری از امنیت (ماده ۲۲ همان اعلامیه) از حقوق بشر است (۲).

دسته دیگر در ذیل عنوان حق اجتماعی می‌آیند. حقوق اجتماعی مجموعه حق‌ها و حمایت‌هایی است که از طریق آن آسایش، رفاه و بهزیستی به حداکثر و عدم رفاه به حداقل می‌رسد. این حق ناظر است به حق برخورداری از حداقل رفاه اجتماعی و اقتصادی به عنوان مزیت مشارکت و عضویت در

حیات جامعه‌ای خاص. این حقوق از طریق و به موازات نظام‌های حمایتی شکل می‌گیرد. حقوق اجتماعی بشر به اندازه حقوق فردی وی مهم است. این حقوق از طبیعت بشری وی ناشی می‌شود و باید به همان اندازه حقوق فردی محترم نگه داشته شود (۳).

حقوق فردی از قبیل حق ازدواج، حق اشتغال و حق انتخاب آزادانه شغل، حق تعیین مکان زندگی و نظایر آن است. حقوق اجتماعی از قبیل حق تساوی در برابر قانون، حق عدم تبعیض میان شهروندان، حق محفوظ ماندن عرض و مال و جان از هرگونه تعرض مقامات دولتی و سایر افراد، حق تعیین سرنوشت، حق مشارکت در انتخابات و کلاً حق تعیین حاکمان، حق انتصاب در مشاغل دولتی، حق تظلم‌خواهی و مراجعه به محاکم صالح و نظایر آن است. همانطور که ملاحظه می‌شود، مرز دقیقی بین این دو دسته از حقوق قابل ترسیم نیست، مثلاً در خصوص حق اشتغال می‌توان آن را ذیل هر دو دسته جای داد (۴).

یکی از مهم‌ترین حقوق فردی هر شخص حق حیات و حق کرامت انسانی است. لزوم حفظ و اهمیت کرامت انسانی در اسناد متعددی، از جمله در مقدمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ مورد تصریح قرار گرفته است. در آیه ۷۰ سوره اسرا نیز به این مهم اشاره شده است. آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

مقصود از کرامت انسانی شرف، کمال و پاکی از آلودگی‌هاست. کرامت انسانی می‌تواند از دو منظر نگریسته شود: کرامت انسانی که هر انسانی به صرف انسان بودن داراست و می‌توان آن را طبیعی یا ذاتی نامید، از این منظر هر انسانی به صرف انسان بودن قابل احترام است و از این رو می‌بایست امکانات مورد نیاز جهت تداوم یک حیات انسان‌گونه در اختیار وی نهاده شود، در این مفهوم انسان به ما هو انسان محترم است، انسان خود یک هدف است نه وسیله برای رسیدن به اهداف دیگر؛ مفهوم دیگر کرامت انسانی به کرامت اکتسابی یا ارزشی

اصطلاح نسب مشروع و نسب نامشروع توجه داشته است، منتها در بحث ارث صرفاً ولدالزنا را از ارث محروم اعلام کرده است و در خصوص افرادی که نسب آنان مشروع نیست، سکوت کرده است. حال باید دید این سکوت تعمدی بوده یا مبتنی بر تسامح است؟ به نظر می‌رسد سکوت قانونگذار عمدی است، زیرا فرزند ناشی از نزدیکی به شبهه و نیز ابن الملاعنه تحت شرایطی جزء وراث محسوب می‌شوند، هرچند این افراد فاقد طهارت مولد و نسب مشروع به معنی کامل و مطلق خود هستند، ولی به طور نسبی نسبت به طرف دیگر، جزء وراث محسوب می‌شوند، گرچه در ق.م تعریفی از نسب ارائه نشده است، ولی فقها به رابطه تولد یکی از دیگری و نیز تولد دو تن از شخص دیگری، رابطه نسب اطلاق می‌کنند (۷).

در خصوص وطی به شبهه، اگر مادر طفل مشتبه نباشد، یعنی با علم و قصد مرتکب زنا شده باشد، ولی پدر طفل مشتبه باشد، نسب وی مشروع و ملحق به پدر خواهد بود، زیرا از نظر فقهی طفل تابع اقوی الابوین است. مقصود اقوی بودن در ایمان است، لذا طفل متصف به طرفی می‌شود که در اشتباه بوده و قصد گناه نداشته است. شبهه ممکن است شبهه حکمی باشد یا شبهه موضوعی. شبهه حکمی مانند اینکه تازه مسلمانی حرمت زنا در اسلام را نداند یا فکر کند رضایت زانیه موجب انتفای حرمت می‌شود و شبهه موضوعی مانند اینکه مردی با خواهر خود زنا کند، به تصور اینکه زنش می‌باشد، ولی اگر سلب اختیار ارادی باشد، یعنی شخص با اختیار از خود ازاله قصد کند و آنگاه در حالت بی‌اختیاری و فقدان قصد مرتکب وطی شود، این شخص زناکار محسوب می‌شود، زیرا به استناد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار وی هم مسئولیت کیفری دارد و هم مسئولیت مدنی. ماده ۱۵۴ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ نیز اقتباسی است از این قاعده (۸).

بطلان ازدواج نیز از دیگر موارد وطی به شبهه است. ممکن است عقد ازدواج بنا به علی باطل باشد، ولی طرفین یا یکی از آنان به بطلان عقد جاهل باشند. در این صورت نزدیکی آنان تابع احکام وطی به شبهه است. بطلان ازدواج ممکن است سال‌ها بعد از وقوع نکاح و تولد فرزند اثبات شود، مثلاً چند سال بعد از ازدواج طرفین متوجه شوند که برادر و خواهر

برمی‌گردد، این نوع کرامت است که بین افراد نوع بشر بر مبنای ارزش‌هایی چون تقوی، توان علمی، خدمت به بشریت و... تفاوت می‌نهد (۵).

۱-۱. **حق و انواع نسب:** حق، سلطه و اختیاری است که به منظور حفظ منافع اشخاص به آن‌ها داده می‌شود. برای هر حقی دو مرحله قابل تصور است: ۱- ایجاد و اعتبار حق برای افراد و اهلیت انسان‌ها برای اینکه صاحب حق شوند که اصطلاحاً به آن اهلیت تمتع گفته می‌شود؛ ۲- اجرای حق و استیفای آن. حقوق فردی از قبیل حق ازدواج، حق اشتغال و حق انتخاب آزادانه شغل، حق تعیین مکان زندگی و نظایر آن است. حقوق اجتماعی از قبیل حق تساوی در برابر قانون، حق عدم تبعیض میان شهروندان، حق محفوظ ماندن عرض و مال و جان از هرگونه تعرض مقامات دولتی و سایر افراد، حق تعیین سرنوشت، حق مشارکت در انتخابات و کلاً حق تعیین حاکمان، حق انتصاب در مشاغل دولتی، حق تظلم‌خواهی و مراجعه به محاکم صالح و نظایر آن است (۶).

از نظر حقوقی نسب عبارتند از رابطه خونی، طبیعی، اعتباری و قراردادی بین دو نفر تلقی می‌شود که چنین رابطه‌ایی به زعم عده‌ای از فقها بین کودک نامشروع و پدر خود برقرار می‌باشد. در فقه و البته ق.م، منشأ نسب موارد ذیل است: ۱- نزدیکی به ازدواج؛ ۲- وطی شبهه و در حکم آن (زنا) با محارم تحت شرایط خاص؛ ۳- نسب ناشی از اکراه؛ ۴- نسب ناشی از تفخیز؛ ۵- نسب ناشی از زنا؛ ۶- نسب ناشی از تلقیح مصنوعی. از دیدگاه فقهی اثبات نسب به طرق متنوعی می‌باشد که در سیستم ادله اثبات دعوی می‌توان به اقرار به فرزند بودن کودک نامشروع و شهادت شهود و آزمایش خون و سایر اماراتی که اقناع وجدانی قاضی را فراهم می‌نماید، اشاره نمود. درباره حقوق مدنی و کیفری این‌گونه افراد قابل ذکر است که جز در مواردی محدود این افراد از تمامی حقوق مربوط به افرادی که با نسب شرعی و قانونی به وجود آمده‌اند، برخوردار می‌باشند و این موارد محدود را می‌توان در توارث، قضاوت، شهادت و امام جماعت بودن این افراد خلاصه کرد که در مقابل سایر حقوق بسیار ناچیز است. قانون مدنی در مواد ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ به

بوده‌اند. در این حالت، فرزندان آنان، دارای نسب مشروع می‌باشند، زیرا نکاح با محارم نیز از موارد وطی به شبهه محسوب می‌گردد. نسب ممکن است ناشی از تفخیز باشد. به عقیده برخی مؤلفان نسب ناشی از تفخیز ملحق به شبهه است (۹). به عقیده این‌ها تفخیز زنا محسوب نمی‌شود، لذا بنا به حصر عقلی که سه نوع نسب بیشتر وجود ندارد (۱- نسب شرعی و مشروع؛ ۲- نسب نامشروع؛ ۳- نسب ناشی از شبهه) و ارتباط فوق نه نسب مشروع است و نه نسب ناشی از زنا، لذا باید قائل بر این باشیم که نسب ناشی از تفخیز ملحق به نسب ناشی از شبهه است. علاوه بر فرزندان مشروع و ولد زنا، قسم دیگری از اطفال در قانون و فقه پیش‌بینی شده‌اند که ترکیبی از این دو است، یعنی نسبت به یکی از والدین نسب آنان نامشروع و نسبت به طرف دیگر مشروع تلقی می‌شوند. در فقه نظرات متعدد و بعضاً متعارضی در خصوص وضعیت فرزندان طبیعی مشاهده می‌شود تا جایی که دیه وی را مشابه دیه کافر ذمی دانسته‌اند یا حتی نجاست ظاهری را به وی نسبت داده‌اند. در عین حال قول قوی‌تر رد این‌گونه نظرات است. عمده دلیل محرومیت ولدالزنا از برخی مشاغل، پستی نسب و تربیت وی نسبت به برخی مشاغل مهم مانند قضاوت است، البته پستی نسب و تربیت ولدالزنا نسبت به اشخاص دیگر قول مطلق نیست و برخی از صاحب‌نظران، علت محرومیت ولدالزنا را اهمیت برخی مشاغل مثل قضاوت از حیث اینکه قضاوت در اسلام جایگاه پیامبری است و نظایر آن ذکر کرده‌اند (۱۰).

۲. حقوق فرزند طبیعی در موضوع ارث: در فقه قول مشهور عدم توارث فرزند طبیعی از پدر و مادر و اقوام آنان و بالعکس می‌باشد. همین قول در ق.م نیز پذیرفته شده است. منتها طبق نظر اقلیت فقها، صرفاً عدم توارث بین پدر و فرزند طبیعی مورد اجماع است. این دسته از فقها به توارث بین طبیعی و مادر اعتقاد دارند. به عبارت دیگر درصدد تحدید حکم عدم توارث برآمدند، ولی ق.م در ماده ۸۸۴ نظر مشهور را پذیرفته است (۱۱).

با عنایت به ق.م فرزند طبیعی از والدین و اقوام آنان ارث نمی‌برد. والدین و اقوام آنان نیز از فرزند طبیعی ارث نمی‌برند.

گفته شد که محرومیت زنازاده از توارث منوط به اثبات زنا و صدور حکم مبنی بر زنا است. اثبات زنا صرفاً از طریق صدور حکم قطعی کیفری ممکن است و نتیجه دعوی لعان، نفی ولد، نفی نسب یا بطلان نکاح نیز اثبات زنا نمی‌باشد، یعنی با تحقق لعان، زن به حد زنا محکوم نمی‌شود و فرزند ملاعنه نیز زنازاده محسوب نمی‌گردد، گرچه در طهارت مولد وی تردیدهایی وجود دارد. در مقررات کیفری نیز عملاً اثبات زنا صرفاً با اقرار زانیین ممکن است و سایر ادله، از جمله شهادت شهود معمولاً به اثبات زنا منتهی نمی‌گردد، به نحوی که برابر ماده ۱۸۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در شهادت شرعی نباید علم به خلاف مفاد شهادت وجود داشته باشد. هرگاه قرائن و امارات برخلاف مفاد شهادت شرعی باشد، دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و در صورتی که به خلاف واقع بودن شهادت، علم حاصل کند، شهادت معتبر نیست» (۱۲). به عبارت دیگر قاضی می‌تواند به رغم وجود شهادت شرعی، زنا را محرز تشخیص ندهد. همچنین برابر ماده ۲۳۲ ق.م.ا: «هرگاه مرد یا زنی کمتر از چهار بار اقرار به زنا نماید، به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌شود. حکم این ماده در مورد لواط، تفخیز و مساحقه نیز جاری است.» از منظر شکلی نیز قانون آیین دادرسی کیفری عملاً راه توسل به سایر ادله را محدود کرده است و تحقیق مرجع قضایی غیر از موارد استثنایی ممنوع می‌باشد، قانونگذار تمایل خود را به عدم اثبات زنا به کرات بیان کرده است. برابر ماده ۲۲۳ ق.م.ا: «هرگاه متهم به زنا، مدعی زوجیت یا وطی به شبهه باشد، ادعای وی بدون بینه یا سوگند پذیرفته می‌شود، مگر آنکه خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود.» همچنین برابر تبصره ۲ ماده ۲۲۴ همان قانون: «هرگاه کسی با زنی که راضی به زنا با او نباشد در حال بیهوشی، خواب یا مستی زنا کند رفتار او در حکم زنا با او محسوب است. در زنا از طریق اغفال و فریب دادن دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن، اگرچه موجب تسلیم شدن او شود نیز حکم فوق جاری است» (۱۳).

پس نباید در کاهش سهام زوج و زوجه مؤثر باشد. علت این است که مثلاً در بند ۲ ماده ۸۹۲ ق.م.مقرر گردید: «وقتی که برای میت چند برادر یا خواهر باشد، در این صورت مادر میت از بردن بیش از یک سدس محروم می‌شود، مشروط بر اینکه: اولاً لاقلاً دو برادر یا یک برادر یا دو خواهر یا چهار خواهر باشند؛ ثانیاً پدر آن‌ها زنده باشد؛ ثالثاً از ارث ممنوع نباشد، مگر به سبب قتل؛ رابعاً ابوینی یا ابی تنها باشند.» در این حالت وجود چند برادر یا خواهر موجب کاهش سهام مادر متوفی می‌شود، ولی سهام کاهش‌یافته موجب ازدیاد سهم حاجب نمی‌شود (۱۶).

در تأیید نظری که اولاد نامشروع را از نظر حجب همسان اولاد مشروع می‌داند، می‌توان گفت قانونگذار به مطلق اولاد اشاره کرده و بنابراین شامل اولاد نامشروع نیز می‌شود، به ویژه اینکه در حجب سهامی که کم می‌شود همیشه به حاجب منتقل نمی‌گردد و نقصان سهم وارث مد نظر لاجرم به نفع حاجب نمی‌باشد (۱۷).

۳. مصادیق حقوق اجتماعی

۳-۱. حق مساوات افراد در برابر قانون: اعطای هرگونه امتیاز به اشخاص بدون وجود علل و اسباب موجه و وجوه تمایز مطلوب یا بدون حکم صریح قانونگذار از مصادیق بارز تبعیض ناروا محسوب می‌شود و با اصل استحقاق اشخاص در استفاده از امکانات مادی و معنوی مشابه و یکسان در شرایط مساوی و حکم مقرر در بند نه اصل سوم قانون اساسی در خصوص لزوم رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همگان در تمام زمینه‌های مادی و معنوی منافات آشکار دارد. تساوی در برابر قانون و تساوی از منظر قانونگذار دو مفهوم متفاوت است. تساوی در برابر قانون، یعنی همگان به طور یکسان در حمایت قانون بوده و حق مراجعه آزادانه به مراجع قانونی به طور یکسان در دسترس همه باشد، ولی تساوی از منظر قانونگذار، یعنی اینکه قانونگذار نیز از وضع هرگونه حکم تبعیض‌آمیز خودداری نماید. از این منظر وضع انواع و اقسام سهمیه‌های قانونی محل انتقاد است.

۲-۱. موانع ارث فرزندان طبیعی: گرچه ولد زنا از والدین خود به جهت فقدان نسب شرعی ارث نمی‌برد، ولی از جهت موانع ارث در حکم فرزند مشروع است. توضیح اینکه در ق.م.م در برخی موارد به علت وجود فرزند، برخی از وراثت از ارث محروم می‌شوند یا اینکه از سهام آنان کاسته می‌شود. برابر ماده ۸۸۶ ق.م.م: «حجب حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود.» مطابق ماده ۸۸۷ همان قانون: «حجب بر دو قسمت است: قسم اول آن است که وارث از اصل ارث محروم می‌گردد، مثل برادرزاده که به واسطه بودن برادر یا خواهر متوفی از ارث محروم می‌شود یا برادرانی که با بودن برادر ابوینی از ارث محروم می‌گردند؛ قسم دوم آن است که فرض وارث از حد اعلی به حد ادنی نازل می‌گردد، مثل تنزل حصه شوهر از نصف به ربع در صورتی که برای زوجه اولاد باشد و همچنین تنزل حصه زن از ربع به ثمن در صورتی که برای زوج او اولاد باشد» (۱۴).

مثلاً سهم زوج و زوجه در صورت وجود یا فقدان همسر برای طرف متوفی متغیر است. برابر ماده ۹۰۰ ق.م.م: «فرض دو وارث ربع ترکه است: ۱- شوهر در صورت فوت زن با داشتن اولاد...». برابر ماده ۹۰۱ همان قانون: «ثمن فریضه زوجه یا زوجه‌ها است در صورت فوت شوهر با داشتن اولاد.» همچنین برابر ماده ۹۰۳ قانون یادشده: «فرض دو وارث ثلث ترکه است: ۱- مادر متوفی در صورتی که میت اولاد و اخوه نداشته باشد...». در این موارد حتی اگر فرزند، ولد زنا باشد از حیث مانع ارث اعم از اینکه مانع مطلق باشد یا مانع نسبی (حجب جرمانی یا حجب نقصانی) مؤثر بوده و از این حیث تفاوتی میان ولد زنا و فرزند مشروع وجود ندارد (۱۵).

در برخی موارد یکی از مبانی کسر سهام در بحث حجب، حمایت از حقوق سایر وراثت است، مثلاً در مورد تنصیف سهام زوج و زوجه علت کسر سهام در فرض وجود اولاد برای متوفی، حفظ حقوق اولاد است، ولی صرف این مبنا موجب نمی‌شود تا قائل بر این باشیم که با فرض عدم توارث ولد زنا این مبنا منتفی می‌شود و بنابراین چون حاجب (ولد زنا) ارث نمی‌برد،

مقامات و مناصب اجتماعی و سیاسی بازداشت. حق مشارکت در انتخابات و تعیین سرنوشت اعم از حق دادن رأی و حق نامزد شدن در ذیل همین حق می‌آید (۲۱).

۳-۵. حق تظلم و دادخواهی: طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی: «قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است: ۱- رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبه که قانون معین می‌کند...». برابر اصل ۲۲ قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید، همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» برابر قسمت اخیر ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶: «هر دولت طرف این میثاق متعهد می‌شود که: الف - تضمین کند که برای هر شخصی که حقوق و آزادی‌های شناخته‌شده در این میثاق درباره او نقض شده باشد، وسیله مطمئن احقاق حق فراهم بشود، هرچند که نقض حقوق به وسیله اشخاصی ارتکاب شده باشد که در اجرای مشاغل رسمی خود عمل کرده باشند؛ ب - تضمین کند که مقامات صالح قضائی - اداری یا مقننه یا هر مقام دیگری که به موجب مقررات قانونی آن کشور صلاحیت دارد درباره شخص دادخواست‌دهنده احقاق حق بکنند و همچنین امکانات تظلم به مقامات قضائی را توسعه بدهند» (۲۲).

۳-۲. ممنوعیت از اشتغال به برخی مشاغل: فقدان طهارت مولد مانع اشتغال در برخی مشاغل است. در این قسمت ممنوعیت و محدودیت در اشتغال به مشاغل انتخابی و انتصابی به طور مستقل مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۳-۲-۱. ممنوعیت از نامزدی برای برخی مشاغل انتخابی: در این قسمت موانع قانونی انتخاب فرزندان طبیعی به رهبری،

برابر ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶: «دولت‌های طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته‌شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین بکنند» (۱۸).

۳-۲. حق مالکیت: مطابق این حق، هر شخصی مجاز است هر مالی را تحت تملک درآورد. از طرفی سلب مالکیت افراد ممنوع است. منتها هر دو حق دارای استثنائات متعدد شده است، مثلاً قانونگذار مالکیت اموال ممنوعه مانند مواد مخدر را به رسمیت نمی‌شناسد و در خصوص فقره دوم نیز انواع و اقسام مقررات سلب مالکیت افراد را تجویز کرده است. مفهوم سلب مالکیت به سبب منافع عمومی این است که ادارات دولتی و با شهرداری‌ها و همچنین مؤسسات ملی که هدفشان رفع نیازمندی‌های عمومی است بتواند اموال غیر منقول خصوصی (نظیر زمین و ساختمان) را در مقابل پرداخت بهای عادلانه به نیازمندی‌های عمومی (مثلاً توسعه و ایجاد معابر و بناهای عمومی) اختصاص دهند (۱۹).

۳-۳. حق آزادی: ظهور کامل آزادی در عزم و اراده و تسلط کامل در افعال است. مفهوم سیاسی و اجتماعی آن، یعنی قدرت بر تصرف تا زمانی که ضرر بر دیگران وارد نکند یا انجام عملی که به زبان دیگران یا به زبان هدف متعالی خلقت انسان تمام نشود. این حق مصادیق فراوانی دارد: آزادی در شیوه استفاده از نعمت‌های مادی، آزادی در گزینش حرفه و شغل، آزادی در انتخاب همسر، آزادی در تحصیل علم و معرفت، آزادی در امور اجتماعی و سیاسی، آزادی در داشتن آرا و نظرات علمی، فلسفی و دینی، آزادی در انجام آداب و رسوم دینی و مذهبی، آزادی در انتخاب محل اقامت (۲۰).

۳-۴. حق مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی: هر فرد حق دارد که در امور اجتماعی و سیاسی جامعه مشارکت داشته باشد، به این معنا که نمی‌توان کسی را خودسرانه از مداخله در اداره و تدبیر امور و شؤون جامعه و از تصدی

۶- نبودن از اهل بخل و حرص و طمع؛ ۷- مرد بودن؛ ۸- طهارت مولد داشتن دارا باشد (۲۳).

تأکید و تصریح شده است که ملاک مشروعیت حکومت اسلامی و اثبات شؤونات منصب امامت (و از آن جمله: رهبری و زعامت در دین و سیاسات و اجتماعیات و اخذ و صرف خمس و انفال و وجوهات شرعی) برای رهبر نظام اسلامی، همانا انتخاب فرد حائز شرایط هشت‌گانه فوق از سوی اکثریت است که به صورت انتخاب مستقیم یا با انتخاب خبرگان انجام می‌شود، البته نظر مخالفی نیز وجود دارد.

در قانون اساسی، طهارت مولد یکی از شرایط ولی فقیه محسوب نشده است، ولی چون قضاوت از شؤون و وظایف اصلی و اولی حاکم اسلامی و ولی فقیه است و سایر قضات نیز از طرف او منصوب می‌باشند و مشروعیت خود را از وی کسب می‌کنند و در باب قضاوت، مشهور فقها طهارت مولد را برای قاضی شرط دانسته‌اند. از این رو در حاکم و رهبر جامعه اسلامی نیز طهارت مولد بالملازمه شرط است. به عبارت دیگر از نظر اصولی قابل قبول نیست که طهارت مولد شرط انتصاب به عنوان قاضی باشد، ولی نیازی به وجود این وصف در انتصاب‌کننده نباشد. همچنین همه اصول قانون اساسی بر رعایت موازین اسلامی مبتنی می‌باشند و مشهور فقها طهارت مولد را برای حاکم اسلامی شرط می‌دانند. به نظر می‌رسد این مینا قابل مناقشه است و نمی‌توان گفت وجود کلیه صفات انتخاب یا انتصاب‌شونده در انتخاب یا انتصاب‌کننده شرط است، کمالینکه وجود صفات رهبری در اعضای مجلس خبرگان شرط نیست. حال آنکه رهبر توسط اعضای این نهاد انتخاب می‌شود. در تحریرالوسیله حضرت امام ذیل مسأله ۱۴۵۳ یکی از شرایط امام جماعت و امام جمعه (مسأله ۶)، حلال‌زاده بودن آمده است، ولی حلال‌زاده بودن مأوم شرط نشده است. بنابراین اقتدای شخص زنازاده به شخص حلال‌زاده بلامانع است. با لحاظ شرط حلال‌زاده بودن برای امام جماعت می‌توان این شرط را برای رهبری نیز در نظر گرفت (۲۴).

۲-۱-۲-۳. ریاست جمهوری: مقررات بین‌المللی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر برابری همه افراد و منع

ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس، نمایندگی شوراها شهر و روستا و... بررسی می‌شود.

۳-۲-۱. رهبری: گرچه رهبری شغل به معنی دقیق کلمه محسوب نمی‌شود. از منظر فقهی، رهبری نماینده امام عصر شمرده می‌شود، ولی با عنایت به قانون اساسی که انتخاب رهبر را بر عهده شورای نگهبان قانون اساسی قرار داده است، می‌توان آن را یک شغل انتخابی محسوب نمود.

برابر اصل یکصد و نهم قانون اساسی: «شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد، مقدم است.» اصل ۱۰۹ مذکور واجد ایراد و ابهام است و برخی از صفات را به جهت بدیهی بودن مورد اشاره قرار نداده است. نه اینکه نیازی به احراز این صفات نباشد. مثلاً در خصوص مقام رهبری به لزوم فقدان سابقه کیفری اشاره نشده است. این موضوع به جهت بدهت امر است، نه اینکه شخص دارای سابقه کیفری بتواند به عنوان رهبر منصوب شود. بدهت امر به درجه‌ای بوده که قانونگذار در ماده ۲۶ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ که یکی از آخرین مصوبات مربوط به این بحث است، به رغم در مقام بیان بوده، اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. بنابراین می‌توان گفت ضرورت طهارت مولد مقام رهبری از نظر قانونگذار امر بدیهی بوده و سکوت قانونگذار به منزله جواز تعیین ولدالزنا به این مقام نیست.

در موارد متعددی از کتاب «ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه» تصریح شده است که مراد از «امام» در مباحث کتاب - همان حاکم و رهبر جامعه اسلامی است که در عصر غیبت، این منصب اختصاص دارد به کسی که از سوی مسلمین مستقیماً و یا از طریق خبرگان منتخب ملت به رهبری انتخاب شده و شرایط هشت‌گانه را که عبارتند از: ۱- عقل کافی؛ ۲- اسلام و ایمان؛ ۳- عدالت؛ ۴- فقاقت و علم اجتهادی به اسلام و مقررات آن؛ ۵- قوه و حسن ولایت؛

تبعیض در برخورداری از حقوق مساوی در مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی و شرکت در انتخابات و داشتن حق رأی و نامزدی برای رسیدن به تمامی مسؤلیتهای اجرایی و سیاسی تأکید دارد (۱۰). در خصوص حق فرزندان طبیعی در مورد رأی و مشارکت در انتخابات (به عنوان انتخاب‌کننده) تردید قابل اعتنایی وجود ندارد. برابر ماده ۱۵ منشور حقوق شهروندی: «شهروندان به شکل برابر از حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش برخوردارند و می‌توانند این حق را از طریق همه‌پرسی یا انتخابات آزاد و منصفانه اعمال کنند.» مطابق ماده ۱۶ منشور: «شهروندان برای مشارکت و نظارت در فرآیند انتخابات، برخورداری از امکانات و امتیازات دولتی (از جمله یارانه، تبلیغات رادیویی، تلویزیونی و مانند این‌ها)، بهره‌مندی از کمک‌های مردمی و سایر روش‌های تأمین هزینه‌های انتخاباتی، شکایت و اعتراض به تخلفات انتخاباتی نزد مقامات صلاحیت‌دار، از حقوق برابر برخوردارند.» بنابراین صرف نامشروع بودن نسب یا معلوم نبودن نسب مانع شرکت در انتخابات نیست و قانونگذار با وجود اینکه در مقام بیان بوده، طهارت مولد را شرط شرت در انتخابات اعلام نکرده است (۱۱). برابر اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «رییس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند، انتخاب گردد: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا و مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور.» در تفسیر اصول قانون اساسی باید توجه داشت که بند ۱۴ اصل سوم و اصل بیستم مقید به رعایت موازین اسلامی است. به همین دلیل، اگر برای تفسیر اصل ۱۱۵ به اصول مزبور مراجعه می‌شود، باید قید مهم آن دو، یعنی موازین اسلامی را نیز در نظر گرفت. از سوی دیگر، با مراجعه به مذاکرات مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، این نکته به دست می‌آید که بحث طهارت مولد به صورت مستقل بحث نشده است. در قوانین قبلی، از جمله در متمم قانون اساسی مشروطه نیز به شرطیت طهارت مولد اشاره نشده بود. برابر اصل ۵۸ متمم

قانون مشروطه: «هیچ کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد، مگر آنکه مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه ایران باشد.» برابر ماده ۳۵ قانون انتخابات ریاست‌جمهوری اسلامی ایران: «انتخاب‌شوندگان هنگام ثبت نام باید دارای شرایط زیر باشند: ۱- از رجال مذهبی، سیاسی؛ ۲- ایرانی‌الاصل؛ ۳- تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران؛ ۴- مدیر و مدبر؛ ۵- دارای حسن سابقه و امانت و تقوی؛ ۶- مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور.» در این قانون نیز به شرط طهارت مولد اشاره نشده است، ولی از نگاه مشهور فقها، ولایت و حکومت مخصوص افراد با طهارت مولد است و ریاست جمهوری هم صرفاً وکالت نیست تا این امر در آن شرط نباشد، بلکه ماهیت ریاست جمهوری، حکومت و از شؤون ولایت است، به همین خاطر به نظر می‌رسد طهارت مولد در آن شرط باشد. همچنین به موجب اصل ۹۸ قانون اساسی، مرجع تفسیر اصول قانون اساسی، شورای نگهبان است و این شورا صلاحیت هیچ یک از داوطلبان فاقد این شرط را در دوره‌های مختلف انتخابات ریاست جمهوری تأیید نکرد که ظاهراً به دلیل شرطیت داشتن نسب مشروع بوده است. پذیرش نظر پیش‌گفته به صورت مطلق نمی‌تواند مورد تأیید باشد، زیرا اگر مبنا ولایت رییس جمهور به معنی دخل و تصرف در اموال و امور دیگران تلقی شود، این مبنا در غالب مشاغل وجود دارد، مثلاً نماینده مجلس، نماینده شوراهای شهر و روستا، معلم و استاد دانشگاه، وکیل دادگستری و... هر یک به نوعی در امور دیگران دخالت و تصرف می‌کنند و نمی‌توان گفت در هر مورد که شغل مورد نظر به نوعی متضمن دخالت در امور دیگران است، فرزندان طبیعی از انتصاب یا انتخاب به آن محروم هستند (۱۲).

۳-۲-۱-۳. نامزدی در انتخابات مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهرها و روستاها: برابر ماده ۲۸ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۷۸ / ۹ / ۷ مجلس شورای اسلامی با اصلاحات بعدی انتخاب‌شوندگان هنگام ثبت نام باید دارای شرایط زیر باشند: «۱- (اصلاحی ۱۳۹۵ ش.): اعتقاد و التزام عملی به اسلام؛ ۲- (اصلاحی ۱۳۹۵ ش.): التزام عملی به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران؛ ۳- تابعیت کشور

جمهوری اسلامی ایران؛ ۴- ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه؛ ۵- (اصلاحی ۱۳/۱۰/۱۳۸۵): داشتن مدرک تحصیلی کارشناسی ارشد یا معادل آن؛ ۶- نداشتن سوءشهرت در حوزه انتخابیه؛ ۷- سلامت جسمی در حد برخوردار از نعمت بینایی، شنوایی و گویایی؛ ۸- حداقل سن سی سال تمام و حداکثر هفتاد و پنج سال تمام. در این قانون نیز فرزندان طبیعی از نامزدی برای انتخاب به نمایندگی مجلس شورای اسلامی منع نشده‌اند. در مقررات مربوط به انتخابات مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهرها و روستاها نیز چنین منعی مشاهده نمی‌شود (۱۳). بر این مبنا آیا فرزند طبیعی می‌تواند به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی ثبت نام نماید؟ از یکسو اصل بر جواز است و هیچ منع صریحی در قوانین مشاهده نمی‌شود. از طرف دیگر، ممکن است گفته شود در فرض سکوت قانون باید از اصل ۱۶۷ ق.ا.ج.ا. کمک گرفت. از منظر فقهی اگر پست ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس و نظایر آن نوعی حکومت و از شؤون ولایت تلقی شود، با پذیرش این مبنا، فرزند طبیعی نمی‌تواند در انتخابات یادشده شرکت کند و در صورت شرکت نیز فقدان نسب مشروع از موانع اشتغال در مشاغل پیش گفته است.

ولی چنانچه فردی به علت شناخته‌نشده شدن نسب در این مشاغل مشغول شود و سپس نسب وی نامشروع تشخیص داده شود، در این صورت از زمان اثبات از ادامه کار ممنوع خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد تصمیمات قبلی وی قابل ابطال نمی‌باشد.

۲-۲-۳. ممنوعیت از اشتغال به برخی مشاغل انتصابی: در این قسمت نخست به شغل قضاوت و سپس به داوری پرداخته می‌شود (۱۴).

۱-۲-۳. منصب قضاوت: مقصود از مشاغل انتصابی، شغل‌هایی است که افراد توسط دولت به آن گمارده می‌شوند و میل و اراده افراد شرط کافی برای اشتغال نیست. اصل ۱۶۳، بیان صفات و شرایط قاضی را به قانون عادی احاله داده است و در قانون عادی نیز به طهارت مولد اشاره شده است (صاحب جواهر نیز به این موضوع اشاره کرده است).

پذیرش مبنای این نظر محل ایراد است، زیرا اگر مبنای عدم صلاحیت پستی نسب و شرافت شغل قضاوت قرار گیرد، همین مبنا در مورد شغل وکالت نیز جریان دارد. برابر مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، در خصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی مصوب ۱۳۷۰: «تبصره ۳: وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا، برخوردار می‌باشد.» همچنین برابر ماده ۲۲ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۴۴ وزارت دادگستری رییس کانون وکلای مرکز در ردیف دادستان کل کشور و رؤسای سایر کانون‌ها در ردیف دادستان استان قرار داده است. اگر قرار باشد پستی نسب فرزندان طبیعی، مانع اشتغال ایشان در برخی مشاغل تلقی شود، لازم می‌آید تا با همین استدلال حق اشتغال وکیل محدود گردد. برابر ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه جذب، گزینش و کارآموزی داوطلبان تصدی امر قضاء و استخدام قضات مصوب ۱۳۹۲، یکی از شرایط اشتغال به قضاوت، طهارت مولد است. با عنایت به نص صریح قانون تردیدی در محرومیت فرزندان طبیعی از انتصاب به این شغل وجود ندارد. ممنوعیت شخص فاقد طهارت مولد مطلق است و فارغ از موضوع و اصحاب دعوا، این منع جریان دارد، مثلاً اگر طرفین دعوا ولدالزنا باشند، باز هم قضاوت شخص فاقد طهارت مولد محل ایراد است (۱۵). دلیل این محرومیت به دلیل جایگاه خاص این امور می‌باشد که جایگاهشان در مواردی مثل قضاوت جایگاه ائمه و معصومین (ع) می‌باشد و لازم است افرادی متصدی این امور شوند که از نطفه‌ای پاک به وجود آمده باشد، چون طبق نظری قابل تأمل این افراد اقتضای ارتکاب شقاوت بیشتری دارند، شرع مقدس، این محرومیت‌ها را درباره آن‌ها قائل شده است. بر اعتبار طهارت مولد و ممنوعیت زنازاده از این منصب اجماع منقول وجود دارد. در عرف کنونی نیز قضاوت از مناصب پیامبران و ائمه دانسته می‌شود و مستلزم نزاهت باطن و ظاهر و اوصافی است که مایه رغبت می‌باشد، چون زنازاده آماج زبان مردم است، چنین نزهتی ندارد و تصدی او به چنان مقامی سبب وهن شریعت و البته دستگاه قضایی است. دستگاه قضایی باید عاری از هر شائبه‌ای باشد و کسی که نسبش صحیح نیست، نزد مردم

شده است و تا قبل از وی هیچ یک از فقها به غیر از ابن ادریس حلی که زنازاده را نجس می‌داند، به وجود این شرط اشاره نکرده‌اند. مبنای اعتقاد این دسته از فقها برابری ولد زنا با سایر اشخاص از لحاظ احتمال عدالت احتمال خطا در قضاوت و نیز درجه تقوا می‌باشد. با این وصف، بعید نیست که شرطیت طهارت مولد یا مانعیت عدم احراز آن بیشتر مربوط به مصالح اجتماعی از نظر جایگاه خطیر قضاوت و نیز دیدگاه منفی جامعه به افراد فاقد طهارت مولد باشد.

در قوانین قبل از انقلاب نیز طهارت مولد، جزء شرایط قضاوت پیش‌بینی نشده بود، از جمله اینکه قانون استخدام قضات و صاحب منصبان پارک و مباشرین ثبت اسناد مصوب ۲۸ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمسی با اصلاحات و الحاقات بعدی، از جمله اصلاحیه‌های مصوب سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۷ با وجود اینکه در مقام بیان شرایط قضاوت بوده، به این شرط اشاره نکرده است. تفاوت انتخاب هر یک از مبانی فوق حائز آثار عملی است، چون مثلاً اگر طهارت مولد شرط مسلمی به شمار رود یا آن برگرفته از مسلمات فقهی در نظر گرفته شود، آنگاه فارغ از دیدگاه غالب جامعه این شرط باید موجود باشد، ولی اگر مبنا دیدگاه منفی جامعه و لزوم رعایتشان قضا در نظر گرفته شود، آنگاه در فرضی که در سالیان بعد این دیدگاه تعدیل شود، می‌توان قائل به حذف این شرط و جواز قضاوت ولد زنا بود (۱۷).

۳-۲-۲. **داوری:** طهارت مولد جزء شرایط داور نیامده است. بر اساس ماده ۴۶۶ ق.ا.د.م.د.ع.۱: «اشخاص زیر را هرچند با تراضی نمی‌توان به عنوان داور انتخاب نمود: ۱- اشخاصی که فاقد اهلیت قانونی هستند؛ ۲- اشخاصی که به موجب حکم قطعی دادگاه و یا در اثر آن از داوری محروم شده‌اند.» مقصود از بند ۲ ماده ۴۶۶ مواردی چون مواد ۲۵ و ۲۶ ق.م.ا است که به موجب آن محکومیت در جرایم عمدی شخص را از حقوق اجتماعی از جمله حق داوری محروم می‌کند.

همچنین بر اساس ماده ۴۷۰ ق.ا.د.م.د.ع.۱: «کلیه قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی نمی‌توانند داوری نمایند، هرچند با تراضی طرفین باشد»، ولی اشخاصی نیز

احترام شخص صحیح‌النسب را ندارد. از منظر رعایت نظم اجتماعی و ضرورت اتخاذ تدابیر لازم جهت احترام و اطاعت بی‌چون و چرای مردم از آرای قضایی نیز این نظر تأیید می‌شود، زیرا قوه قضایی و قانونی هر کشور باید اقدامات و تصمیماتی اتخاذ نماید که مردم آن جامعه بیشترین حد از اطاعت را داشته باشند. نامشروع بودن نسب، دست کم در نظر مردم در اعتبار آرای وی و نیز اعتبار قوه قضایی مؤثر است و با عنایت به دیدگاه منفی مردم به افراد فاقد طهارت مولد، حکم قانونگذار در مجموع قابل دفاع است. نکته دیگر اینکه آیا شرط طهارت مولد، صرفاً یک شرط ابتدایی است که در زمان انتصاب سنجیده می‌شود یا اینکه اگر بعداً هم ثابت شود که نسب قاضی مشروع نیست، حکم انتصاب وی قابل ابطال است؟ در صورتی که اثبات نامشروع بودن نسب از موجبات ابطال حکم قضاوت باشد، آیا آثار ابطال حکم از روز صدور است یا از ابتدا (از روز انتصاب به قضاوت). شرط طهارت مولد در انتخاب قضات در واقع به معنی مانعیت عدم طهارت مولد است. رویه عملی هم بر همین منوال است، یعنی فرض بر طهارت مولد است و داوطلبان منصب قضاوت، مکلف به اثبات طهارت مولد خود نیستند. بلی در فرض اثبات عدم طهارت مولد، این امر از موانع انتصاب به قضاوت یا لغو مجور قضاوت است. برخی فقها نیز قائل بر همین عقیده هستند. به نظر می‌رسد اثبات عدم طهارت مولد، موجب ابطال حکم قضاوت است نه موجب بطلان آن. همچنین موجب نقض آرای صادره توسط این قاضی نمی‌شود (۱۶).

توضیح اینکه اگر اثبات طهارت مولد موجب بطلان حکم قضاوت شود، مقصود این است که حکم صادره از ابتدا باطل بوده و بنابراین چون شخص از روز نخست نیز قاضی محسوب نمی‌شد، بنابراین احکام و تصمیمات وی نیز در معرض بطلان است، ولی اگر اثبات عدم طهارت مولد را موجب ابطال حکم قضاوت بدانیم، از روز اثبات عدم طهارت مولد مؤثر است نه از روز صدور حکم و مجوز قضاوت.

در فقه، شرط طهارت مولد قول مسلمی نیست تا جایی که برخی مؤلفان اعتقاد دارند این شرط توسط محقق حلی کشف

می‌گردد. حال آنکه اصل ممنوعیت فرزند طبیعی در اشتغال به قضاوت خود یک حکم استثنایی است و نمی‌توان با این استدلال که مشاغل مشابه نیز در رده قضاوت هستند، اقدام به توسعه موارد ممنوعیت نمود.

گرچه متون فقهی در خصوص منع قضاوت زن روشن است، ولی در حال حاضر انتصاب قضات زن به عنوان قاضی تحقیق، دادیار، سرپرست مجتمع، قاضی اجرای احکام، قاضی مشاور در دادگاه خانواده و نظایر آن رواج یافته است. مبنای این رویه تحدید منع قضاوت زنان به جایگاه و مناصبی است که قاضی حکم صادر می‌کند، لذا استدلال می‌شود که چون در خصوص مناصب یادشده، قاضی حکم صادر نمی‌کند، بلکه صرفاً کار اداری و ستادی انجام می‌دهد یا صرفاً مأمور تحقیق و آماده کردن پرونده است، بر این اساس منع قضاوت زنان شامل این مقامات نمی‌شود.

فارغ از صحت و سقم این استدلال، آیا می‌توان همین مبنا را در مورد قضاوت اشخاص ولدالزنا پذیرفت؟ به نظر می‌رسد که پاسخ منفی است، زیرا باید میان دو امر قائل به تفکیک شد: ۱- صدور حکم قضاوت توسط رییس قوه قضاییه؛ ۲- اشتغال به عنوان قاضی صادرکننده حکم. زن بودن از موانع حصول مورد اول نیست، ولی در خصوص مورد دوم جزء موانع محسوب می‌شود. به عبارت دیگر ممنوعیتی در صدور جواز قضاوت برای زنان توسط رییس قوه قضاییه پیش‌بینی نشده است، ولی در مورد اشخاص فاقد طهارت مولد، نص قانونی وجود دارد و مستند به بند ۴ ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه جذب، گزینش و کارآموزی داوطلبان تصدی امر قضا و استخدام قضات رییس قوه قضاییه نمی‌تواند برای این اشخاص مجوز قضاوت صادر نماید (۱۹).

نکته دیگر به تفاوت مفاهیمی چون نسب نامشروع و مشروع، طهارت مولد و تولد از زنا مربوط است. برابر مواد ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ ق.م. و با عنایت به مقررات لعان و نیز نزدیکی به شبهه، میان این اصطلاحات وحدت معنایی وجود ندارد. در عین حال قانونگذار در بحث انتخاب قضات، طهارت مولد را شرط دانسته است و ظاهراً مقصود این است که صرف نامشروع بودن نسب از موانع انتصاب است، حتی اگر زنا اثبات نشود، پس این المانع

وجود دارند که می‌توان آن‌ها را با تراضی به عنوان داور انتخاب نمود. ماده ۴۶۹ قانون مذکور در همین خصوص مقرر می‌دارد: «دادگاه نمی‌تواند اشخاص زیر را به سمت داور معین نماید مگر با تراضی طرفین: ۱- کسانی که سن آنان کمتر از ۲۵ سال تمام باشد؛ ۲- کسانی که در دعوا ذی‌نفع باشند؛ ۳- کسانی که با یکی از اصحاب دعوا قرابت سببی یا نسبی تا درجه دوم از طبقه سوم داشته باشند؛ ۴ کسانی که قییم یا کفیل یا وکیل یا مباشر امور یکی از اصحاب دعوا می‌باشند یا یکی از اصحاب دعوا مباشر امور آنان باشد؛ ۵ کسانی که خود یا همسرانشان وارث یکی از اصحاب دعوا باشند؛ ۶- کسانی که با یکی از اصحاب دعوا یا با اشخاصی که قرابت نسبی یا سببی تا درجه دوم از طبقه سوم با یکی از اصحاب دعوا دارند، در گذشته یا حال دادرسی کیفری داشته باشند؛ ۷- کسانی که خود یا همسرانشان و یا یکی از اقربای سببی یا نسبی تا درجه دوم از طبقه سوم او با یکی از اصحاب دعوا یا زوجه و یا یکی از اقربای نسبی یا سببی تا درجه دوم از طبقه سوم او دادرسی مدنی دارند؛ ۸- کارمندان دولت در حوزه مأموریت آنان.»

گرچه موضوع بحث، داوری و حکمیت فرزند طبیعی است، ولی با توجه به اینکه برابر نظری قابل تأمل دسته دیگری از محرومین از قضاوت، بانوان هستند، لذا مطالعه مبنا و محدوده منع قضاوت بانوان در بررسی موضوع نسبت به قضاوت فرزندان طبیعی و اشخاص فاقد طهارت مولد مفید است.

همانطور که مشاهده می‌شود، منعی در انتخاب بانوان و فرزندان طبیعی به عنوان داور مشاهده نمی‌شود، پس حداقل این است که از مواد ق.ا.د.م.د.ع.۱، در باب داوری منعی در این خصوص استنباط نمی‌گردد. در قوانین دیگر مانند قانون داوری تجاری بین‌المللی و نیز در آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داوری اتاق بازرگانی هم ممنوعیتی مشاهده نمی‌شود (۱۸).

بنا به موارد فوق‌الذکر و تصریح به لزوم طهارت مولد در خصوص قضاوت و عدم تصریح به این شرط در مشاغل مشابه، از جمله وکالت و سردفتری و... نمی‌توان با قیاس حکم مقرر در خصوص قضاوت را تسری داد، زیرا اولاً با حق اشتغال و حق آزادی در انتخاب شغل منافات دارد؛ ثانیاً فقره اخیر از مصادیق جواز قیاس نیست، زیرا موجب توسعه حکم استثنایی

و نیز فرزند ناشی از نزدیکی به شبهه نیز نمی‌تواند قاضی شود، حتی اگر زنا اثبات نگردد.

۳-۳. ممنوعیت از ادای شهادت: برابر بند «ث» ماده ۱۷۷ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ یکی از شرایط شاهد، طهارت مولد است، گرچه متن ماده بر زمان ادای شهادت تأکید دارد، ولی مفهوم مخالف این عبارت حجت نیست یا به عبارت دیگر مفهوم مخالف ندارد، زیرا نمی‌توان پذیرفت شخصی در یک زمان فاقد طهارت مولد محسوب شود و بعداً فرزند مشروع تلقی گردد و برعکس. بلی از نظر اثباتی این فرض قابل تصور است، مثلاً نسب شخصی تا ۲۰ سالگی مشروع تلقی می‌شود. متعاقب طرح دعوا نامشروع بودن نسب وی اثبات می‌شود. این فرض توالی فاسد زیادی به همراه دارد که در جای خود مطالعه خواهد شد.

برابر ماده ۱۳۱۳ ق.م.ا اصلاحی سال ۱۳۷۰: «شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است. تبصره ۱: عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود...». شرط ضرورت احراز برای قاضی در خصوص طهارت مولد شرط نشده است. با وجود اینکه قانونگذار در مقام بیان بوده نه در این ماده و نه در مواد دیگر به ضرورت اثبات یا حتی احراز طهارت مولد برای قاضی اشاره‌ای نشده است. به عبارت دیگر اصل بر طهارت مولد است و مدعی فقدان این وصف باید ادعای خود را اثبات نماید. لازم به ذکر است در متن اولیه ماده ۱۳۱۳ طهارت مولد جزء شرایط شهادت شهود نیامده بود و در اصلاحات بعدی این شرط اضافه گردید (۲۰).

مطابق ماده ۲۱۳ ق.ا.د.م.د.ع. ۱۰ شرایط شاهد مطابق مقررات شهادت در امور کیفری است. در قوانین قبلی نیز طهارت مولد یکی از شرایط ادای شهادت محسوب می‌شد، از جمله اینکه برابر ماده ۱۵۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۷۸: «در مواردی که قاضی به شهادت شاهد به عنوان دلیل شرعی استناد می‌نماید لازم است شاهد دارای شرایط زیر باشد: ... ۴- طهارت مولد...». در مقررات بعدی، از جمله در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز به طهارت مولد اشاره شد.

ایراد وارد به مقررات ناظر به شهادت، کاربرد لفظ طهارت مولد است، در صورتی که مقصود این است که ولدالزنا بودن مانع است، نه اینکه طهارت مولد شرط باشد. عدم استفاده از عبارات صحیح در عمل تولید مشکل می‌کند. به عبارت دیگر شاهد نیازی به اثبات مشروع بودن نسب یا طهارت مولد ندارد، بلکه مدعی جرح شاهد باید نامشروع بودن نسب و تولد از زنا را اثبات کند. رویه قضایی این نقص قانونی را جبران کرده است و در شهادت به ظاهر و بنای عرفی که مبتنی بر غلبه است، تکیه می‌کند. محاکم شهود را مکلف به اثبات مشروع بودن نسب ملزم نمی‌کنند. عملاً هم این کار غیر ممکن است، زیرا موجب اطاله دادرسی و تأخیر در ادای حق می‌گردد، بلکه اگر مدعی جرح شاهد، ادعای ولدالزنا بودن را مطرح کند، در این صورت، او مکلف به اثبات ادعا است. اثبات این ادعا نیز صرفاً با ارائه حکم قطعی دادگاه میسر خواهد بود.

صرف ادعای فقدان طهارت مولد در شاهد از موجبات توقف رسیدگی نیست و مدعی جرح نمی‌تواند درخواست کند تا رسیدگی به دعوا تا زمان مشخص شدن نتیجه ادعای وی مبنی بر فقدان طهارت مولد، شاهد متوقف شود، بلکه رسیدگی بر اساس ظاهر و غلبه عرفی و بر اساس مفروض دانستن طهارت مولد شاهد ادامه پیدا می‌کند و بعد از اثبات عدم طهارت مولد به موجب رأی قطعی بحث نقض حکم مستند به شهادت شاهد فاقد طهارت مولد مطرح می‌شود، البته رأی در صورتی به این علت نقض می‌شود که شهادت مبنای صدور رأی قطعی بوده باشد، وگرنه صرف استماع شهادت شهود یا تأثیر آن در رأی صادره از جهات نقض نخواهد بود (۲۱).

با این حال، شهادت، به فرزند طبیعی بلامانع است. به عبارت دیگر فرزند طبیعی از تحمل شهادت شرعی ممنوع است، ولی می‌تواند مشهوده واقع شود، یعنی جهت اثبات ادعای خود به شهادت فرد دارای طهارت مولد استناد کند. لازم به ذکر است شهادت فرزندان طبیعی له و علیه یکدیگر فاقد ارزش شهادت شرعی است. توضیح اینکه صرف نامشروع بودن نسب مشهوده یا مشهود علیه موجب جواز استماع اظهارات فرزند طبیعی به عنوان شهادت شرعی نمی‌گردد.

همچنین می‌توان گفت علت منع ولدالزنا از ادای شهادت، سوظن و گمان عموم مردم، نسبت به آنان است، به علاوه شهادت در غالب موارد می‌تواند در صدور رأی قاضی مؤثر باشد و گاهی نیز در نتیجه نهایی دعوا مؤثر است. بنابراین چون شهادت جزء ادله و بینه شرعی محسوب می‌شود، باید مقررات آن به نحوی تدوین گردد که موجب بدگمانی مردم به دستگاه قضایی نشود. شهادت ولدالزنا دست کم در فرضی که مبنای رأی دادگاه قرار می‌گیرد یا در آن مؤثر است، موجب می‌شود تا جایگاه دستگاه قضایی در دید مردم تحت تأثیر قرار گیرد (۲۴).

البته در فقه در خصوص شهادت فرزند طبیعی، اقوال متفاوتی است. برخی قائل به منع مطلق هستند. بدین توضیح که صرف نظر از عدالت یا عدم عدالت ولدالزنا، شهادت چنین شخصی در کلیه امور بی‌اعتبار دانسته شده است. برخی دیگر قائل به تفکیک شده و در فرض عدالت ولدالزنا، قائل به پذیرش شهادت وی در امور کم‌اهمیت شدند. این تفکیک مبتنی بر استدلال قابل قبول نیست، زیرا موضوع از دو حالت خارج نیست: یا مبانی عدم پذیرش شهادت، تردید در عدالت است که در این صورت نباید میان امور مهم و غیر آن قائل به تفکیک شد. همچنین اگر عدالت ولدالزنا اثبات شد، باید شهادت وی پذیرفته شود. در صورتی که غالب فقها پذیرش شهادت چنین شخصی را با اطلاق رد کرده‌اند. اگر مبنا به نسب فرزند طبیعی مربوط است، در این صورت تفکیک میان عدالت و غیر آن و نیز تفکیک میان امور مهم و امور کم‌اهمیت مردود است، مخصوصاً اینکه تمییز اهمیت موضوعات امری نسبی است، چراکه ممکن است موضوعی از دید غالب افراد جامعه کم‌اهمیت باشد، ولی از نظر مشهوده مهم باشد (۲۵).

به هر تقدیر منع استماع یا اعتبار شهادت شخص فاقد طهارت مولد، قول مسلمی نیست و تردیدهایی قابل اعتنایی وجود دارد. موضوع نیز واجد اهمیت نظری و عملی است، چون ممکن است در برخی موارد تنها دلیل اثباتی شهادت شخص فاقد طهارت مولد باشد و احقاق حق به طریق دیگر ممکن نباشد.

ایراد دیگر به مقررات کنونی عدم تعیین تکلیف در مورد شهادت فرزند ناشی از وطی به شبهه، فرزند ناشی از تفخیز، مساحقه، مقاربت به اکراه و اجبار و در حکم آن و... می‌باشد. اشخاص فوق ولد زنا محسوب نمی‌شوند، ولی چون طهارت مولد در قانون تعریف نشده است، در خصوص افراد فوق تردید وجود دارد، مثلاً فرزند ناشی از وطی به شبهه یا نکاح باطل ولد زنا محسوب نمی‌شود و نسب وی نسبت به طرف مکره یا مشتبه مشروع است، ولی آیا چنین شخصی از منظر شهادت دارای طهارت مولد محسوب می‌گردد؟

برابر ماده ۱۷۷ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ یکی از شرایط شاهد در زمان ادای شهادت، طهارت مولد است. به عبارت دیگر قانونگذار میان افراد دارای نسب مشروع با افراد دارای نسب نامشروع قائل به تفاوت شده است. این تبعیض از منظر حقوقی قابل دفاع نیست، چراکه ممکن است عدالت فرزند طبیعی از فرزند قانونی بیشتر باشد (۲۲).

به هر روی شهادت زانی و زانیه به سبب تردید در عدالت آنان و ارتکاب گناه کبیره پذیرفته نمی‌شود. از همین رو یکی از مبانی منع مطلق پذیرش شهادت فرزند طبیعی، فرض پلید بودن چنین شخصی است. همچنین برخی از فقها اعتقاد دارند که چون شهادت زانیین پذیرفته نمی‌شود، به طریق اولی شهادت فرزندشان نیز پذیرفته نخواهد شد. از نظر حقوقی برخی از آموزه‌های مکتب تحقیقی یادآور این قول فقهی است، زیرا از منظر مکتب تحقیقی برخی افراد زمینه بیشتری برای ارتکاب جرم دارند یا به عبارت دیگر احتمال ارتکاب جرم برای برخی افراد بیشتر از سایرین است.

مبنای این نظر قابل رد است، زیرا مورد از موارد قیاس اولویت نیست، چراکه مبنای عدم اعتبار شهادت ولدالزنا گناهکار بودن والدین وی نیست، چراکه اگر این‌گونه باشد، باید شهادت سایر فرزندان زانیین (فرزندان مشروع آنان) بی‌اعتبار باشد. در صورتی که فقها قائل به چنین نظری نیستند. افزون بر این حتی مرد و زن زناکار نیز در صورت توبه از حقوق اجتماعی برخوردار می‌شوند و اینطور نیست که تا ابد شهادت آنان بی‌اعتبار باشد. بنابراین بی‌اعتبار دانستن شهادت زنازاده به صورت ابدی برخلاف عموماً است (۲۳).

اگر مبنای منع پذیرش شهادت شخص فاقد طهارت مولد را تردید در عدالت یا راستگویی وی بدانیم، همین مبنا در خصوص سوگند وی نیز تصور است. در صورتی که مستند به مواد ۲۰۲ و ۳۳۹ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ در سوگند و قسامه که هر دو جزء ادله اثبات جرم هستند، شرط طهارت مولد پیش‌بینی نشده است. از این رو نمی‌توان گفت مبنای مانعیت عدم طهارت مولد در شهادت، تردید در صداقت و راستگویی شاهد است، مخصوصاً اینکه در قسامه که نوع خاصی از شهادت است، حتی ممکن است با سوگند شاهد حکم قصاص نفس صادر شود، پس اگر در موضوعی با این اهمیت، شهادت فرزند طبیعی پذیرفته می‌شود، مانعی ندارد که در سایر امور نیز شهادت وی در زمره ادله اثبات دعوا تلقی گردد (۲۶).

۴. حقوق ایران و فقه اسلامی برای فرزندان طبیعی: در سیستم حقوقی ایران، قانونگذار از نظر مشهور فقهی پیروی کرده و در برخی حقوق بین فرزندان طبیعی با سایر اشخاص قائل به تفاوت شده است. به نظر این نحوه قانونگذاری صرفاً جهت رفع ایرادات شرعی بود، ولی قانونگذار در مقام دفاع از حقوق این اشخاص و عدم تبعیض در برخورداری از حقوقی چون حق اشتغال، حق وراثت، حق حضانت و نظایر آن بوده است. قانون مدنی در مواد ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ به اصطلاح نسب مشروع و نسب نامشروع توجه داشته است و صراحتاً عدم الحاق طفل متولد از زنا را به زانی متذکر شده است، منتها در بحث ارث صرفاً ولدالزنا را از ارث محروم اعلام کرده و در خصوص افرادی که نسب آنان مشروع نیست سکوت کرده است. آیا این سکوت تعمدی بوده یا مبتنی بر تسامح است؟ به نظر سکوت قانونگذار عمدی است، زیرا فرزند ناشی از نزدیکی به شبهه و نیز این الماعنه تحت شرایطی جزء وراث محسوب می‌شوند، هرچند این افراد فاقد طهارت مولد و نسب مشروع به معنی کامل و مطلق خود هستند، ولی به طور نسبی نسبت به طرف دیگر، جزء وراث محسوب می‌شوند. ولد زنا مصداق اجل فرزند طبیعی است. بعد از صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ سال ۱۳۷۶ دیوان عالی کشور، فرزندان متولد از رابطه نامشروع صرفاً از ارث محروم بوده و از لحاظ سایر حقوق

انسانی همانند فرزندان مشروع خواهند بود. سکوت قانونگذار در برخی موارد تعمدی است. برای نمونه در خصوص لزوم اذن پدر برای نکاح بکر بالغه و نیز تجویز خروج از کشور و موارد مشابه به نظر قانونگذار جهت رفع ایرادات بعدی قضیه را به سکوت برگزار کرده است. با توجه به اینکه اصطلاح فرزند طبیعی فاقد معنای حقوقی و قانونی می‌باشد، همان لفظ مورد استفاده در قانون مدنی، یعنی ولدالزنا دقیق‌تر است. همچنین صرف صدور حکم لعان مخصوصاً لعان نفی، نفی ولد یا نفی نسب، به منزله نامشروع بودن نسب فرزند نیست، زیرا ممکن است نسب وی نسبت به پدر عرفی ثابت نشود، ولی پدر وی شخص دیگری باشد. همچنین صرف عدم وجود رابطه زوجیت بین والدین طبیعی به منزله نامشروع بودن نسب فرزند آنان نیست، چراکه ممکن است رابطه ناشی از شبهه یا اکراه باشد و یا در خصوص نسب ناشی از تفخیز و مساحقه از انواع نسب مشروع بوده و در حکم نسب ناشی از شبهه می‌باشد، زیرا تفخیز و مساحقه زنا محسوب نمی‌شوند و نمی‌توان طفل متولد از آن را زنازاده فرض کرد. در نهایت و بر اساس منابع فقهی و رویکرد قانونگذار می‌توان نتیجه گرفت که ولد زنا صرفاً از ارث و حق درخواست قصاص قاتل زانیین و دریافت دیه ناشی از آن محروم است. همچنین است از اشتغال به قضاوت و رهبری و امامت جماعت و جمعه. در مورد تابعیت، اقامتگاه، نفقه، حضانت، دیه و حق اقامه دعوا تفاوتی با فرزندان مشروع ندارد (۲۷).

۵. تفاوت‌های حقوقی فرزندان طبیعی در حقوق ایران و اسناد بین‌المللی: در قوانین ایران تعریفی از «طفل مشروع» ارائه نگردیده است. در فقه برای مشروع بودن رابطه زوجیت، اعتقاد به صحیح بودن رابطه و امکان الحاق طفل به والدین لازم است. مطابق قانون مدنی طفل متولد از رابطه زوجیت مشروع و به والدین خود ملحق می‌گردد و طفل متولد از نزدیکی به شبهه به طرفی که در اشتباه بوده است، ملحق می‌گردد (۲۸). مؤلفین حقوقی به فرزندی که از رابطه نامشروع زن و مردی به دنیا می‌آید فرزند نامشروع، فرزند طبیعی یا ولد زنا اطلاق نمودند. ازدواج بعدی زانیین، نسب طفل را مشروع نمی‌کند.

فارغ از اینکه ازدواج این دو قبل از تولد فرزند باشد یا بعد از آن. به عبارتی در حقوق ما نهادی تحت عنوان مشروع‌سازی یا مشروعیت‌بخشی به نسب فرزندان طبیعی با ازدواج بعدی پیش‌بینی نشده است. صرف رضایت یا عدم رضایت زانی یا زانیین یا هر دو موجب مشروع تلقی شدن نسب فرزند نمی‌گردد، مگر اینکه عدم رضایت به حدی باشد که بتوان عنوان اکراه یا اجبار را جاری دانست. برخلاف ظاهر ماده ۸۸۴ به نظر نسب فرزند طبیعی به طرف مکره مشروع است خواه مرد باشد خواه زن، مطابق ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است، مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد، مضافاً اینکه قانون مدنی در مواد ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ به اصطلاح نسب مشروع و نسب نامشروع توجه داشته است و صراحتاً عدم الحاق طفل متولد از زنا را به زانی متذکر شده است (۱۶).

در سایر نظام‌های حقوقی بر اساس یک قاعده قدیمی در صورتی که فرزند در محیط خانواده به دنیا بیاید، مشروع و نتیجه رابطه خارج از نکاح وی را نامشروع خواهد کرد. با این حال امروزه شیوه‌های مختلفی وجود دارد که می‌توان از طریق آن‌ها فرزند نامشروع را به فرزند مشروع تبدیل نمود. ازدواج والدین با شخص ثالث یا با یکدیگر و فرزندخواندگی از مواردی است که سبب تبدیل فرزند نامشروع به فرزند مشروع خواهد شد. به عنوان مثال بر اساس ماده ۱ قانون اصلاحی حقوق خانواده انگلیس، در صورتی که والدین حقیقتاً تصور می‌کردند که ازدواجشان صحیح بوده و تمام ارکان و شرایط را داشته و بعد مشخص می‌شود که باطل بوده، مشروع تلقی می‌شود. یکی از مهم‌ترین اسنادی که به طور خاص به این موضوع پرداخته است، کنوانسیون اروپایی وضعیت حقوقی فرزندان طبیعی مصوب ۱۹۷۵ می‌باشد که بین دول عضو شورای اروپا تنظیم و امضا گردیده است. مطابق مواد ۲ و ۳ این کنوانسیون تولد مهم‌ترین عامل انتساب وی به مادر تلقی و انتساب طفل به پدر یا بر ساس اعلام اراده پدر و یا به موجب حکم دادگاه خواهد بود. وفق ماده ۱۰ همین کنوانسیون ازدواج پدر و مادر سبب مشروعیت‌بخشی به فرزند و برخورداری از کلیه حقوق

فرزند متولد از نکاح قانونی خواهد شد، نظرات شماره ۲۷ کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در خصوص ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به موضوع تبعیض در ارتباط با کودکان نامشروع پرداخته است و بیانگر رفع همه انواع تبعیضات و در هر زمینه‌ای، به ویژه بین کودکان مشروع و کودکان نامشروع می‌باشد (۲۹).

ماده ۲ کنوانسیون حقوق کودک نیز به اصل عدم تبعیض اشاره نموده است. بند ۱ ماده مذکور مقرر می‌دارد کشورهای طرف کنوانسیون برای تمام کودکانی که در حوزه قضایی آن‌ها زندگی می‌کنند کلیه حقوق را بدون هیچ‌گونه تبعیضی از جهت نژاد، ملیت، جایگاه قومی و... شمرده و تضمین نمایند. در زمان اشاره به نمونه‌های تبعیض علیه کودکان در ارتباط با ماده ۲ کنوانسیون حقوق کودک، تمرکز کمیته بر تبعیض علیه کودکان نامشروع نمی‌باشد، بلکه توجه کمیته بیشتر بر بسیاری از جنبه‌های دیگر تبعیض‌آمیز، همچون تبعیض بر اساس فعالیت‌های سیاسی و حقوق بشری، نظرات و اعتقادات ابراز شده توسط کودکان و یا والدین آن‌ها و یا اولیای قانونی آن‌ها و یا اعضای خانواده آن‌ها، معلولیت و یا تبعیض بر اساس ریشه‌های ملی، نژادی و یا اجتماعی معطوف می‌باشد.

بیشتر کشورهای مسلمان، مثل مصر، اندونزی، سوریه، ایران و تونس، مفاد رضایت‌بخشی را در به رسمیت‌شناختن کودکان نامشروع در قوانین خود وارد نموده‌اند. به عنوان مثال تونس طبق قانون شماره ۷۵-۹۳ مورخ ۱۳ اکتبر ۲۹۹۳ در خصوص تعیین نام فامیلی برای کودکانی که والدین آن‌ها ناشناخته هستند و یا کودکانی که ترک شده‌اند، به این کودکان حق می‌دهد که اسناد هویتی خود را تکمیل نموده و رابطه پدری خود را جستجو نمایند و نیز حق برخورداری از نگهداری را اهدا می‌نماید و اثبات رابطه پدری را از طریق آزمایشات ژنتیک تسهیل می‌نماید و برای کودکی که رابطه پدری‌اش به این طریق مشخص شود، حق برخورداری از مراقبت و نگهداری توسط پدر را اهدا می‌نماید (۳۰).

نتیجه‌گیری

در حقوق ایران در خصوص اصل و چگونگی الحاق فرزندان طبیعی به والدین خود، اختلاف نظر وجود دارد. غالب منابع فقهی صرفاً به بحث ولد زنا پرداخته‌اند و در مورد سایر انواع فرزند طبیعی مطالب کمتری مشاهده می‌شود. مشهور فقها قائل به عدم الحاق ولد زنا به زانیین بوده و تنها مسأله مورد استثنا را، حرمت نکاح ولدزنا با زانیین می‌دانند. بر اساس دیدگاه دیگر ولدزنا به زانی و زانیه ملحق شده و تنها استثنا، مسأله توارث به دلیل وجود نص در این زمینه است. به دلیل وجود بعضی تناقضات در آرای محاکم، استفتایی از امام خمینی (ره) به عمل آمد که مبنای رأی وحدت رویه ۶۱۷-۱۳۷۶/۴/۳ گردید. برابر این رأی تکالیف والدین مشروع، شامل والدین طبیعی هم می‌شود و تنها استثنا مسأله ارث است. با عنایت به تالی فاسد تأثیر نسب نامشروع در مورد شهادت، قضاوت و نظایر آن باید شرط طهارت مولد را مانع بدانیم نه شرط. به عبارت دیگر ادعای نامشروع بودن نسب (تولد از زنا) نیاز به اثبات دارد نه مشروع بودن نسب. همچنین در صورت اثبات تولد از زنا، آثار حکم نباید به گذشته سرایت کند، مثلاً در مورد شاهد یا قاضی نباید اثبات نامشروع بودن نسب موجب نقض یا بطلان آرای گذشته شود. امنیت قضایی و معاملاتی ایجاب می‌کند که تصمیمات و آرای گذشته دستخوش تغییر نگردد. همچنین در خصوص محرومیت ولدالزنا از ادای شهادت نیز می‌توان گفت ادای شهادت بیشتر تکلیف و اختیار است و حق به معنی دقیق و حقوقی خود محسوب نمی‌شود، زیرا شاهد به صرف عدم ادای شهادت یا بی‌اعتباری شهادت وی از حقی محروم نمی‌گردد. همچنین با بررسی مقررات کنونی مشخص شد دعاوی که به صرف ولدالزنا بودن شاهد غیر قابل اثبات می‌باشند، در حد صفر است، چراکه حداقل در عمل اظهارات شهادی که فاقد طهارت مولد است، می‌تواند برای حصول علم قضایی استماع شود. در این صورت اماره محسوب می‌شود. با توجه به نگاه منفی جامعه به ولدالزنا نخستین و مؤثرترین راه حمایت از این دسته از اشخاص، تحدید دامنه تعریف است. به عبارت دیگر باید متون قانونی به نحوی تفسیر

گردد که افراد کمتری تحت این عنوان قرار گیرند. قانونگذار نیز به این مهم توجه داشته و عملاً اثبات زنا و سپس اثبات تولد طفل از زنا در حد غیر ممکن است. با توجه به آثار مهم اثبات نامشروع بودن نسب پیشنهاد می‌شود طرح دعاوی مربوط به این حوزه مقید به مهلت گردد و پذیرش بی‌قید و شرط این‌گونه ادعاها از منظر منطق دادرسی غیر قابل قبول است. ق.م در ماده ۱۱۶۲ همین رویکرد را پذیرفته است و دلیلی بر انحصار نیز وجود ندارد. پیشنهاد می‌شود:

- قید طهارت مولد از شرایط شاهد و قاضی حذف و مانعیت ولدالزنا بودن تصریح گردد، زیرا ممکن است نسب شخص مجهول باشد. همچنین از نظر فقهی ولدالزنا بودن مانع است نه اینکه طهارت مولد شرط باشد.

- تولد از زنا مانع ارث نیست، بلکه زنازاده مقتضی وارث را ندارد. در این قسمت قانون مدنی نیاز به اصلاح دارد.

- لزوم تفکیک میان مقررات: قانون مدنی و سایر مقررات مرتبط، از جمله قوانین مربوط به اهدای جنین و لقاح مصنوعی فاقد دسته‌بندی منظم و علمی در خصوص مقررات مربوط به نسب و آثار آن است. پیشنهاد می‌شود مقررات فعلی به صورت علمی دسته‌بندی و کلیه مقررات پراکنده به صورت یک جا آورده شوند.

- لزوم اصلاح مقررات مالیاتی: با توجه به اینکه نرخ مالیات بر وصیت تا ۲۵ درصد در نظر گرفته شده است، لذا پیش‌بینی وصیت به عنوان راهکاری برای حمایت از حقوق فرزند طبیعی نمی‌تواند در عمل مورد استقبال قرار گیرد و پیشنهاد می‌شود در این خصوص مقررات مالیاتی اصلاح شود.

- در مورد لزوم و تأثیر اخذ اذن زانی در خصوص ازدواج بکر بالغه و نیز خروج ولد زنا از کشور حکم صریحی در مقررات موضوعه مشاهده نشد. با توجه به اهمیت بحث، پیشنهاد می‌شود در این خصوص نیز تعیین تکلیف گردد یا اینکه طی یک حکم کلی مقرر شود به غیر از ارث کلیه حقوق، اختیارات و تکالیف مقرر برای پدر در قوانین مختلف شامل پدر عرفی و طبیعی نیز می‌شود.

مشارکت نویسندگان

مریم سعادت دورابی: نگارش مقاله، جمع‌آوری داده‌ها، گردآوری منابع.

سیدعسکری حسینی مقدم و عباس مقدری امیری: نگارش مقاله، نظارت و راهنمایی بر مقاله.

نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Bayat F, Bayat SH. Comprehensive Description of Civil Law. Tehran: Arshad Publications; 2019. [Persian]
2. Jafari Langroudi MJ. Legal Terminology. Tehran: Ganj-e Danesh Publications; 1998. [Persian]
3. Safai SH, Emami A. Summary of Family Law. Tehran: Mizan Publications; 2013. [Persian]
4. Katouzian N. Social rights in legal thought, perspectives on social security rights. Tehran: Atiye Song Publishing; 2014. [Persian]
5. Ameri J. Collection of Private International Laws in Citizenship. Tehran: Aghat Publications; 1983. [Persian]
6. Moazzami SH. Delinquency of Children and Adolescents. Tehran: Dadgostar Publications; 2014. [Persian]
7. Mansour M. Genetic Psychology. Tehran: Samt Publications; 2014. [Persian]
8. Mousavi Ardabili AK. Fiqh al-Qada. Najaf: Amir al-Mominin School Publications; 2017. [Arabic]
9. Mousavi F. Social security system from the perspective of Islam, social security perspectives. Tehran: Atiyeh Publishing House; 2014. [Persian]
10. Naimi O, Javan Jafari MR, Fadaei Jouibari H, Ghasemi M, Rezvani Monfared A, Rashvand Boukani M, et al. Social security law in the current legal order. Tehran: Jangal Publications; 2009. [Persian]
11. Arasta M. Obstacles to the implementation of foreign law "Public Order". Strategic Management Researches. 2001; 25-26: 209-229. [Persian]
12. Al Kajbaf H. The concept and position of the right to health in international human rights documents. Medical Law Quarterly. 2013; 7(24): 139-170. [Persian]
13. Izadifard AA, Mohajeri M. Judicial and Lawful Approach on the Status of Natural Children. Islamic Law and Jurisprudence Researchs. 2012; 8(29): 11-38. [Persian]
14. Hassanzadeh M, Rahimi M. The Examination of Conditions of Legitimacy of Birth in Witness. Quarterly Private Law Studies Quarterly. 2019; 49(2): 261-280. [Persian]
15. Jamali Shahr Babak A. Investigating the condition of productive purity in holding the position of judge from the perspective of Imamiyyah jurisprudence. Rasa'il. 2015; 1: 76-93. [Persian]
16. Rawls J. Justice as Justice. Translated by Malekian M. Naqd and Nazar Quarterly. 1997; 3(10-11): 94-109. [Persian]
17. Behboudian B, Farzaneh M, Salimi A. Analysis of the right to welfare and social security in Iran. Kazeroun: The 2nd National Conference on Modern Research in Management and Law; 2018. [Persian]
18. Zeinali H. Child and Adolescent Protection Law and Conflict of Views in it. Social Welfare Quarterly Journal, University of Social Welfare and Rehabilitation Sciences. 2003; 3(9): 109-132. [Persian]
19. Shariati Najafabadi E. Illegitimate Parentage and Its Civil Effects with an Approach Based on Imam Khomeini's Views. Matin Research Paper. 2016; 717(68): 43-67. [Persian]
20. Shafaei A. Personal situations in jurisprudence and law. Fiqh. 2003; 10(35): 227-264. [Persian]
21. Safai SH. The effects of illegitimate parentage and the compulsory decision of the Supreme Court of Iran dated (1376/4/3). Journal of Islamic Education Research. 2009; 2(3): 1-12 [Persian]
22. Vice President of Judiciary Education. Jurisprudential Pathology of Laws. Tehran: Jungle/Javidan; 2009. [Persian]
23. Taghizadeh M, Asgari A. Civil rights and Criminal illegitimate child. Journal of Jurisprudential and Philosophical Studies. 2013; 4(15): 7-24. [Persian]
24. Gharayagh Zandi D. John Rawls' theory of justice as fairness. Political & Economic Ettelaat. 2003; 17(5): 79-70. [Persian]
25. Ghasemi M, Rezaei N. Political Economy of Pension Reforms: Teachings for Reforming Pension Schemes in Iran. Ta'min-e Ejtemaie. 2015; 13(5): 37-52. [Persian]
26. Kavianifard H, Sahlabadi M. Examining the rulings on the civil rights of illegitimate children from the perspective of Imami jurisprudence. Journal of Jurisprudence and Philosophical Studies. 2012; 3(9): 127-143. [Persian]
27. Sadeghi Moghadam MH, Amiri Sararoudi SR. The Nationality of Children Born by New Insemination Techniques According to Iranian Legal System. The Judiciary's Law Journal. 2019; 83(106): 195-215. [Persian]
28. Mohammadian A. Non-Hearing the Testimony of Illegitimate-Born and Its Contrast with Human Dignity. Ensanpajoohi-E Dini (Religious Anthropology). 2020; 17(44): 229-249. [Persian]

29. Musazadeh E. Foundations of Social Rights. Private Law Studies Quarterly. 2012; 41(2): 261-279. [Persian]

30. Najafi Tawana A. The criminal responsibility of children in domestic and international laws, a collection of articles on criminal policy. Tehran: Education and Sanseh Publications; 2010. [Persian]